

پویایی‌های روش شناخت در روابط بین‌الملل

مهدی میرمحمدی *

چکیده

روابط بین‌الملل، رشته‌ای است که عرصه پژوهشی آن در مقایسه با سایر رشته‌های علوم اجتماعی از بیشترین پویایی و دگرگونی برخوردار می‌باشد. یکی از مهمترین پویایی‌های عرصه دانشگاهی رشته روابط بین‌الملل، دگرگونی در روش‌های مطالعه و پژوهش دنیای بیرونی روابط بین‌الملل در نزد محققین این رشته است. نوشتار حاضر تلاش می‌کند، با نگاهی منتقدانه، به بررسی تحول در روش‌شناسی مطالعات بین‌المللی پرداخته و مشکلات و کاستی‌های آن را ارزیابی نماید. نگارنده با بازشناسی دو رویکرد کلاسیک و کوانتومی در علوم دقیقه، بر آن است که روش‌شناسی علوم اجتماعی در قرن بیستم، غالباً متأثر از رویکرد کلاسیک علوم دقیقه بوده است. این در حالی است که رویکرد کلاسیک توان تبیین تحولات جهانی در ابعاد گوناگون را ندارد. چارچوب نظری کوانتومی با ویژگی‌هایی چون اعتقاد به نسبی بودن نتایج پژوهشی و بهره‌برداری از تمام روش‌ها برای دستیابی به نتایج معتبرتر، تناسب بیشتری با دنیای علوم اجتماعی، از جمله روابط بین‌الملل دارد.

کلیدواژه‌ها: روابط بین‌الملل، روش‌شناسی، معرفت‌شناسی، رویکرد کلاسیک، رویکرد کوانتومی

* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال دهم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۸۶ • شماره مسلسل ۳۸

مقدمه

ایده کسب دانش و شناخت، بر این اصل استوار است که انسان می‌تواند با مشاهده و تفکر درباره جهان اطراف خود چیزهای جدیدی را درمورد آن، که از قبل نمی‌دانست، دریابد و قادر است فرایندهای جهان اطراف را درک و تبیین کند. این اصل ریشه تمام فعالیت‌های پرسش‌گرانه بشر است. رشته روابط بین‌الملل نیز، به عنوان یکی از حوزه‌های پرسش‌گری و پژوهش بشر، زمینه‌ای برای تلاش‌های او در راستای شناخت پدیده‌های بین‌المللی مانند جنگ، همکاری و مهاجرت بوده است. یکی از بحث‌های مهم در این زمینه، انتخاب مناسبترین روش شناخت به منظور پرسش‌گری در روابط بین‌الملل می‌باشد که همواره، از آغاز تأسیس این رشته در سال ۱۹۱۹ تا به امروز، به عنوان بحثی مهم، مطرح بوده است. از این روی، نوشتار حاضر بر آن است تا تحولات مربوط به روش‌شناسی پژوهش‌های بین‌المللی در دوره‌های مختلف تکامل این رشته را مورد بررسی قرار داده و نقاط ضعف و قوت آنها را تشریح کند. همچنین، تلاش می‌شود با توجه به ویژگی‌های رشته روابط بین‌الملل در عصر حاضر و دگرگونی‌های محیط بین‌المللی، روش مناسب شناخت در این دوره نیز معرفی گردد.

در این راستا، مقاله حاضر شامل سه بخش خواهد بود. بخش اول به تاریخ شناخت در رشته روابط بین‌الملل و تحولات آن می‌پردازد. در بخش دوم با توجه به مشکلات رویکردهای شناختی حاکم بر این رشته، به معرفی رویکرد پیشنهادی برای غلبه بر این مشکلات می‌پردازیم. بخش نهایی نیز، در قالب نتیجه‌گیری مباحث، به بررسی پیامدهای رویکرد پیشنهادی بر بعضی از مفاهیم اصلی رشته روابط بین‌الملل اختصاص دارد.

الف. روش‌های شناخت در تاریخ رشته روابط بین‌الملل

نقطه شروع رشته روابط بین‌الملل و تحقیقات بین‌المللی، به حوادث جنگ جهانی اول بازمی‌گردد. در اواخر جنگ جهانی اول، شخصیت‌های برجسته‌ای که خواستار پایه‌گذاری مطالعات دانشگاهی در زمینه روابط بین‌الملل بودند، از رشته آموزشی جدیدی هواداری می‌کردند که انتظار می‌رفت صلح جهانی را توسعه دهد. جنگ جهانی اول با برجای گذاشتن

صدها هزار کشته و مجروح، برای نخستین بار، انسان‌ها را از ابعاد وحشتناک و خطرات انسانی جنگ، آگاه کرده بود. با پایان جنگ، توجیه آن همه مرگ و تخریب که تا آن تاریخ سابقه نداشت، رفته‌رفته سخت‌تر شد و جنگ در هرنوع تفکر عقلانی محکوم به شکست گردید. پس از آن، تلاش‌های پژوهشی گسترده‌ای برای فهم دلایل و علل بروز جنگ و جلوگیری از بروز آن آغاز شد و برای اولین بار، در سال ۱۹۱۹، کرسی روابط بین‌الملل به عنوان رشته دانشگاهی در ولز بریتانیا تأسیس گشت. (۱) در سال‌های آغازین تلاش‌های پژوهشی در زمینه روابط بین‌الملل، هدف پژوهش‌گران صرفاً کمک به جلوگیری از جنگ بود و هنوز این زمینه مطالعاتی، به عنوان رشته دانشگاهی، حد و مرز تعریف‌شده و مشخصی نداشت. از این‌رو، محققان عرصه روابط بین‌الملل نیز اساساً از هویت دانشگاهی و کاری خاصی برخوردار نبودند. هر کسی که جنگ و ممانعت از آن جزو دغدغه‌های مهم زندگی‌اش محسوب می‌شد، دست به قلم برده و بر اساس تجربیات خود و دیگران، داستان‌های تاریخی، اصول اخلاقی و مانند آن به تحقیق می‌پرداخت. از این‌رو، تحقیقات اولیه در رشته روابط بین‌الملل چارچوب روش‌شناسی خاصی را شامل نمی‌شد و موضوع روش مطالعه روابط بین‌الملل در دست‌ورکار آن جایگاه والایی نداشت. در ادامه فرایند تکاملی این رشته (در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰) و به دنبال تلاش‌های انجام‌شده برای تبدیل آن به رشته دانشگاهی علمی از سوی رفتارگرایان، موضوع روش‌شناسی و استفاده از روش علمی خاص در پژوهش‌های روابط بین‌الملل مورد توجه قرار گرفت. شاید بتوان گفت اوج مباحث مربوط به روش‌شناسی و پیروی از دستور کار تحقیقی خاص در عرصه دانشگاهی روابط بین‌الملل، مربوط به دهه‌های مزبور باشد. از دهه ۱۹۸۰ به بعد، مسائل روش‌شناسی در روابط بین‌الملل از توجه صرف به روش انجام پژوهش‌های بین‌المللی فراتر رفت و موضوعات ریشه‌ای‌تر مانند موضوعات مطلوب برای شناخت، امکان شناخت و چگونگی شناسایی روش شناخت مناسب را نیز در بر گرفت. امروزه، در تحقیقات رشته روابط بین‌الملل، مباحثه در مورد شناخت (امکان، ماهیت و روش آن) بیشتر تحت تأثیر نظریه‌پردازان پست‌مدرن و پست‌پوزیتیویست است. در این بخش از نوشتار، تلاش می‌شود تحولات روش‌شناسی در رشته روابط بین‌الملل، از آغاز تأسیس آن تا کنون، با موشکافی بیشتری مورد بررسی قرار گیرد.

برای دستیابی به این هدف تلاش می‌شود پاسخ رویکردهای گوناگون نظری نسبت به دو پرسش اساسی شناختی در عرصه روابط بین‌الملل مطرح و از این طریق، رویکرد شناختی آنان معرفی گردد. رویکردهای مختلف نسبت به روابط بین‌الملل، به سؤالات «چه چیزی را باید مطالعه کرد؟» و «چگونه و با چه روشی باید آن را مطالعه کرد؟»، پاسخ‌های گوناگون می‌دهند. در واقع، پاسخ به این سؤالات نشان‌دهنده روش‌شناسی خاصی است که طرفداران هر رویکرد در تحقیقات خود از آن بهره می‌گیرند. (۲) هدف نوشتار حاضر که درصدد پرداختن به روش‌های شناخت در رشته روابط بین‌الملل و دگرگونی آنها در طول عمر آکادمیک این رشته می‌باشد، نیز بررسی پاسخ‌های مختلف به این دو پرسش است.

به نظر می‌رسد پاسخ‌های گوناگون به این پرسش‌ها را می‌توان در درون مناظرات چندگانه روابط بین‌الملل جستجو نمود؛ چرا که یکی از موضوعات محوری مناظرات رشته روابط بین‌الملل، مباحث روشی بوده است. این مناظرات را می‌توان به تقابل آرمان‌گرایی در برابر واقع‌گرایی (مناظره اول در دهه ۱۹۴۰)، رفتارگرایی در مقابل سنت‌گرایی (مناظره دوم در دهه ۱۹۶۰) و مجموعه‌ای از نظریات پسامدرن و پسارفتارگرا در مقابل رفتارگرایان و خردگرایان (مناظره سوم از اواسط دهه ۱۹۷۰ به بعد) تقسیم نمود. (۳)

تقسیم نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل، در قالب مناظرات درون‌رشته‌ای، نوعی روش مطالعه و تدریس تحولات این رشته به شمار می‌رود و توجه به هرکدام از مناظرات و ارتباط آنها با یکدیگر، به خوبی برخی از تحولات در عرصه دانشگاهی روابط بین‌الملل از جمله دگرگونی روش‌های شناخت را باز می‌نمایاند. توجه به این مناظرات، نشان می‌دهد که موضوعات مورد مطالعه در هر مناظره، روش مناسب مطالعه و تحقیق، معیارهای ارزیابی و تعیین صدق و کذب نتایج تحقیق (که همگی عناصر نشان‌دهنده نوع روش شناخت در هر مناظره است)، چه بوده‌اند.

مناظره اول میان آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان، بیشتر بر سر حوزه هستی‌شناسی روابط بین‌الملل پایه‌گذاری شده است. در این دوره، هنوز رشته روابط بین‌الملل از مرزهای دانشگاهی مشخص و معینی برخوردار نبود و می‌توان آن را دوره پیشادانشگاهی و غیرتخصصی رشته روابط بین‌الملل نام نهاد. (۴) بنابراین، به غیر از روش‌های مطالعه تاریخی، فلسفی و نقل قول از

گفته‌ها و تجربیات افراد مهم عرصه سیاست خارجی و جنگ (که به روش مطالعه سنتی معروف است)، روش خاصی به عنوان روش متعارف مطالعه و تحقیق در رشته بدون مرز روابط بین‌الملل مد نظر نبوده و بحث چندانی نیز در خصوص روش مناسب مطالعه و تحقیق در روابط بین‌الملل مطرح نشده است. به عبارت دیگر، روش سنتی، روش غالب مطالعه دو طرف مناظره در مورد روابط بین‌الملل بوده است. از نظر سنت‌گرایان، تاریخ تنها راهنما برای درک واقعیت‌ها به همان شکلی است که رخ می‌دهند. (۵) نخستین پژوهش‌گران روابط بین‌الملل را تاریخ‌دانان، دیپلمات‌های سابق و حقوق‌دانان تشکیل می‌دادند. روش مطالعاتی آنها ریشه در فلسفه، تاریخ و حقوق داشت و با تکیه بر پیش‌داوری و تجربه، به توصیف همه چیز می‌پرداختند. مطالعات آنها به شدت ارزش‌محور و تاریخ‌مند بود. در روش سنتی مطالعه روابط بین‌الملل، توجه به ارزش‌ها و هنجارها، اصول اخلاقی، آگاهی تاریخی محقق و داوری وی درباره موضوع مورد مطالعه، از اهمیت فراوانی برخوردار بود؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت در این دوره، پژوهش‌گر درون موضوع پژوهش بود و مشاهداتش از موضوع مطالعه، خارج از موضوع پژوهش انجام نمی‌شد. (۶)

با ورود به دوران مناظره دوم، وضعیت کاملاً متفاوت شد. بر اثر مباحث مطرح‌شده در این مناظره، که کاملاً مبتنی بر روش تحقیق و مطالعه بود، مرزهای رشته روابط بین‌الملل تا حدی شکل گرفت و این رشته، به عنوان یک زمینه مطالعاتی، به طور جدی وارد عرصه دانشگاهی شد. رفتارگرایان به عنوان جبهه مهاجم در مناظره دوم، سعی داشتند به انقلاب علمی در روابط بین‌الملل دست یازند. از نظر آنان، پدیده‌های اجتماعی (از جمله روابط بین‌الملل) را می‌توان با تکیه بر روش‌های مطالعه پدیده‌های طبیعی مورد مطالعه قرار داد. آنها معتقد بودند که تمام محققین روابط بین‌الملل باید با روش یکسان (روش علوم طبیعی) مبتنی بر اثبات‌گرایی منطقی، طرح‌های تجربی، پژوهش کمی و نظایر آن، به مطالعه در این رشته اقدام نمایند. در طرف مقابل، سنت‌گرایان به شدت با به کارگیری روش شناخت علوم طبیعی در روابط بین‌الملل مخالف بودند. آنان توجه به تاریخ، فلسفه، اخلاقیات و حقوق را در مطالعه موضوعات بین‌المللی ترجیح می‌دادند. مخالفت سنت‌گرایان با رفتارگرایان تا حدی بود که هدلی بول^۱

رفتارگرایان را به اوباشی مزاحم که آسودگی فعالیت فکری مرسوم در عرصه روابط بین‌الملل را برهم زده‌اند، تشبیه می‌کند. (۷) این مناظره حول محور کاربست روش علمی در روابط بین‌الملل شکل گرفت و مباحث جدی در زمینه شناخت‌شناسی و چگونگی شناخت روش مناسب مطالعه روابط بین‌الملل مطرح نشد و صرفاً در زمینه روش‌شناسی روابط بین‌الملل بود. در عین حال، بر اثر این مناظره، روش‌شناسی مبتنی بر پوزیتیویسم، رشته روابط بین‌الملل را به تسخیر درآورد. رفتارگرایان معتقد بودند که سنت‌گرایی حاکم بر تحقیقات بین‌المللی با درهم‌آمیختن مباحث وجودی و هنجاری یا جنبه تجویزی‌دادن به نظریه‌ها، عدم توجه به کاربرد روش‌های علمی در گردآوری و تجزیه و تحلیل داده‌ها و اتکای بیش از حد به تاریخ و فلسفه، باعث عدم رشد علمی رشته روابط بین‌الملل شده است. آنها معتقد به اتخاذ روش‌های علمی، ارائه تبیین‌های متکی به فرضیه‌های قابل واری و کمی‌گرایی در پژوهش‌های روابط بین‌الملل هستند. (۸) بسیاری از محققین مانند «ویور» و «گاتزینی»، معتقدند مناظره دوم منجر به تخصصی‌شدن رشته روابط بین‌الملل و مشخص‌شدن مرزهای آن به عنوان رشته دانشگاهی مجزا شد. (۹)

به رغم نقش مهم این مناظره در تعیین حدود علمی رشته روابط بین‌الملل، مناظره دوم در نهایت منجر به ایستایی شناختی در روابط بین‌الملل گشت. طی این مناظره، طرفداران روش علمی پیروز شدند و آنگونه که «روزنا» می‌گوید، دیگر هیچ روش دیگری را بر نمی‌تافتند و نوشته‌های مبتنی بر رویکردهای دیگر حتی خوانده نمی‌شد و طرفداران این روش، صرفاً به مطالعه مجلات و نوشته‌هایی می‌پرداختند که موافق روش علمی باشند. (۱۰) این وضعیت، هرچند به تخصصی‌شدن رشته روابط بین‌الملل کمک کرد، اما منجر به شکل‌گیری تعصب و پافشاری بیهوده بر روش شناخت علمی که برگرفته از روش مطالعه علوم دقیقه بود، شد. شناخت حاکم بر روابط بین‌الملل در این دوره و تا سال‌ها پس از آن، شناختی مطلق، مبتنی بر هستی‌شناسی مادی، روش‌شناسی علمی و به دنبال تبیین و توضیح پدیده‌های اجتماعی روابط بین‌الملل بود. یکسان‌شدن روش شناخت، ضمن آنکه نظم مناسبی در نوشته‌ها و تدریس این رشته ایجاد کرد، با کنارزدن سایر رویکردهای شناختی به عدم توجه به دیگر ابعاد رشته روابط بین‌الملل و ساده‌سازی پدیده‌های بین‌المللی انجامید.

با این وجود، هرچه به دوران مناظره سوم نزدیک می‌شویم، میزان پیچیدگی پدیده‌های بین‌المللی و انتقادات از شناخت علمی افزایش می‌یابد. برخی از پژوهش‌گران رشته روابط بین‌الملل معتقدند پس از مناظره دوم، شاهد ساختاربنندی مجدد این رشته در عرصه دانشگاهی در قالب سه پارادایم^۱ رقیب واقع‌گرایی، لیبرالیسم و رادیکالیسم بوده‌ایم. (۱۱) مایکل بنکس رقابت میان سه رویکرد فوق را مناظره درون‌پارادایمی در روابط بین‌الملل نامیده است. در حالی که برخی دیگر آن را مناظره سوم در روابط بین‌الملل دانسته‌اند. گذشته از آنکه این رقابت را مناظره سوم یا مناظره درون‌پارادایمی بنامیم، پارادایم‌خواندن این سه رویکرد رقیب نیز حاکی از عمق تأثیر رویکردها و دستاوردهای دانشمندان علوم طبیعی (مانند فیزیک و زیست‌شناسی) بر علوم اجتماعی و تحولات علمی آن است. استمرار حاکمیت شناخت علمی در روابط بین‌الملل منجر به استفاده از نظریه کوهن^۲ در باب پارادایم‌ها و لاقیاسیت^۳ آنها با یکدیگر در روابط بین‌الملل گشت؛ به گونه‌ای که از نظر ویور، لاقیاسیت مهمترین ویژگی مناظره سوم (همان مناظره درون‌پارادایمی) روابط بین‌الملل است. (۱۲) این در حالی است که به نظر می‌رسد تطبیق نظریه تکامل علمی کوهن و لاقیاسیت پارادایم‌های وی در حوزه علوم اجتماعی (از جمله روابط بین‌الملل) چندان مناسب و صحیح نیست. آنگونه که از نظریه کوهن برداشت می‌شود، پارادایم‌ها نمی‌توانند ارتباط معناداری با یکدیگر برقرار کنند. این موضوع، از نظر وایت، منجر به نوعی آپارتاید پارادایمی و تعصب بیهوده درمورد کارایی یک پارادایم نسبت به سایر پارادایم‌ها می‌شود و از ترکیب گزاره‌های یک پارادایم با پارادایم رقیب، که ممکن است منجر به شناخت دقیق‌تر موضوعات مورد مطالعه گردد، جلوگیری می‌کند. (۱۳) از طرف دیگر، طبق نظریه کوهن، پارادایم جدید در نتیجه شکست پارادایم قبلی در برآوردن نیازهای علمی زمان و عدم توانایی در پاسخ به پرسش‌های نوظهور توسط پارادایم قدیمی، جایگزین آن می‌شود و در هر دوره زمانی، یک پارادایم غالب بر جامعه علمی حاکم است. این در حالی است که واقعیت رشته روابط بین‌الملل حاکی از حضور مؤثر هر سه رویکرد واقع‌گرایی، لیبرالیسم و رادیکالیسم به طور همزمان می‌باشد. (۱۴) همچنین، کوهن بر آن است

1. paradigm
2. Thomas Kuhn
3. incommensurability

که پارادایم جایگزین ضمن آنکه توانایی‌های تبیینی و پیش‌بینی‌کنندگی پارادایم قدیمی را دارد، از ظرفیت بیشتری نیز در پاسخ به پرسش‌های نوظهور، که پارادایم قدیمی توان پاسخ‌گویی آنها را نداشت، برخوردار می‌باشد. بنابراین، تبیین موضوعات و پرسش‌های مربوط به دوران گذشته نیز در درون پارادایم جدید ممکن است و نیازی به مراجعه به پارادایم کهن برای تبیین و توضیح گذشته وجود ندارد. این در حالی است که پارادایم‌های موازی سه‌گانه در روابط بین‌الملل که در مناظره درون‌پارادایمی از آنان یاد می‌شود، هیچ‌یک توان تبیین دیگری را نداشته و اساساً غیرقابل جایگزینی‌اند؛ چرا که یک سؤال یکسان در درون هرکدام از این سه رویکرد، پاسخ‌های کاملاً متفاوتی به دنبال خواهد داشت. از طرف دیگر، هیچ‌کدام از این پارادایم‌ها توان پاسخ‌گویی به سؤالات پارادایم رقیب خود را ندارند. در واقع، موضوعات مورد مطالعه آنها و چشم‌انداز نظری آنان متفاوت از یکدیگر است. بنابراین، نمی‌توان به پیروی از کوهن آنها را پارادایم خواند، بلکه این رویکردهای سه‌گانه، نظریه‌هایی هستند که در درون روش شناخت کم‌وبیش یکسان علمی پدید آمده و مکمل یکدیگر در شناخت واقعیت‌های اجتماعی روابط بین‌الملل می‌باشند (از این رو، مناظره میان آنها نیز درون‌پارادایمی خواهد بود).

همچنین، روش شناخت علمی، که در مناظره دوم بر رشته روابط بین‌الملل حاکم شد، با گذشت زمان دچار شکست‌ها و ناکارآمدی‌هایی در تبیین پدیده‌ها و واقعیت‌های بین‌المللی گشت که نامناسب بودن و ایستایی آن را مشخص ساخت. روش علمی مبتنی بر هستی‌شناسی مادی و طبیعی بود. هرآنچه قابل مشاهده بود، به موضوع مطالعه و پژوهش تبدیل می‌شد. موضوعاتی مانند اخلاق، برداشت‌های ذهنی، ایده‌ها، هنجارها و ایدئولوژی، جایگاهی در مطالعات علمی روابط بین‌الملل نداشتند. در عین حال، روابط بین‌الملل به عنوان بخشی از علوم اجتماعی، ناشی از رفتار فرد یا اجتماع بشری است و از این رو، متغیرهای مؤثر در رفتار انسانی نیز صرفاً در بعد مادی خلاصه نمی‌شوند. روش شناخت علمی در تبیین بسیاری از پدیده‌های انسان‌ساخت مانند تصمیم‌های خاص رهبران در برابر موضوعات بین‌المللی و مانند آن ناتوان است. علاوه بر این، شناخت علمی با مطلق‌انگاشتن روش خاص پژوهش مبتنی بر تجربه و مشاهده عملی پدیده‌ها، از توجه به مباحث فرافرنظری و دیگر روش‌های شناخت بازمانده است.

شدت و منطقی‌بودن انتقادات به روش علمی، با تکامل روابط بین‌الملل و ورود آن به مناظره سوم از دهه ۱۹۸۰ به بعد بیشتر نمایان شده است. (۱۵) مناظره سوم را می‌توان شورش علیه مطلق‌انگاری و ایستایی روش علمی دانست. در روش علمی، تلاش‌های پژوهشی فقط در درون مرزهای مشخص و محدودی انجام می‌گرفت و محقق را از توسعه و پیشرفت ناشی از توجه به رویکردهای فراتر از آن مانند تحقیقات بین‌رشته‌ای و درون‌رشته‌ای بازمی‌داشت. پدیده‌های بین‌المللی ابعاد گوناگونی دارند و شناخت کامل آنها با تأکید صرف بر روش تجربی ممکن نبود. بنابراین، نیاز به تعامل و ترکیب روش‌های شناخت مختلف و به کارگیری آنها در مطالعه پدیده‌های اجتماعی احساس می‌شد.

شورش علیه ایستایی و ناکارآمدی روش علمی، در دهه ۱۹۸۰، از سوی گروهی از نظریه‌پردازان مختلف پسائبات‌گرا، پست‌مدرن، پساساختارگرا، انتقادی، فمینیست و هنجاری آغاز شد. در مقایسه با مناظرات گذشته، که حوزه‌های اندکی را شامل می‌شدند (برای مثال، مناظره اول در حوزه هستی‌شناسی و مناظره دوم در حوزه روش‌شناسی بود)، این مناظره بسیار وسیع و گسترده بود و تمام حوزه‌های هستی‌شناسی، روش‌شناسی و شناخت‌شناسی را در برمی‌گرفت. منتقدین به دنبال ایجاد نوعی جامعه علمی بودند که بتواند بدون محدودیت در سطوح تحلیل مختلف، با استفاده از پارادایم‌های گوناگون و با رویکردهای متفاوت به تحقیق و مطالعه بپردازد. به هر روی، مناظره سوم، ماهیتی فلسفی دارد و به دنبال بهره‌گیری از روش‌های شناخت مختلف برای تحقیق و پژوهش در روابط بین‌الملل است و به جای تأکید بر لاقیاسیت، به دنبال استفاده از رویکردهای گوناگون در شناخت پدیده‌های اجتماعی است. با این وجود، حتی پس از آغاز این مناظره، که در ابتدا شورش علیه رفتارگرایی بود، رویکردهای مختلف بار دیگر در برابر یکدیگر صف‌آرایی کرده و جامعه علمی روابط بین‌الملل را قطبی کردند. (۱۶) از طرف دیگر، دیدگاه‌های گوناگون و متناقض شناخت‌شناسانه در مناظره سوم، به تخریب شالوده‌ها و نظم رشته روابط بین‌الملل انجامید. فرض لاقیاسیت رد شد و نوعی تکثرگرایی شناختی رقابتی (به جای تکثرگرایی ترکیبی و تکمیلی) جایگزین آن گشت؛ به گونه‌ای که حتی برخی از طرف‌های مناظره سوم امکان شناخت را نفی کرده و برخی به شالوده‌انگاری حداقلی

تکیه کردند. واقعیت آن است که این شالوده‌شکنی نمی‌تواند نقشی در تولید شناخت معتبر در روابط بین‌الملل، که هدف تمام نظریه‌پردازی‌ها و مناظرات سه‌گانه بوده است، ایفا کند. (۱۷)

بدین ترتیب، مناظره سوم نه تنها نتوانست راه‌حلی برای مطلق‌گرایی رفتارگرایان ارائه دهد، بلکه رشته روابط بین‌الملل را به وادی «بی‌روشی» و تکثر شدید و مهلک که امکان هر نوع اجماع و تشکیل جامعه علمی را از آن می‌گیرد، سوق داد. در حالی که چشم‌انداز اولیه مناظره سوم، نوید مبارزه با مطلق‌انگاری روش علمی، تکثر منطقی و کسب شناخت دقیق‌تر از پدیده‌های بین‌المللی را می‌داد، نتیجه عملی آن عدم اعتماد به روش‌های شناخت و تکثر نظری مهلک بوده است. شاید بتوان گفت که بروز مجدد مرزبندی‌های سخت میان رویکردهای نظری و شناختی این رشته با یکدیگر، نفی امکان شناخت و شالوده‌شکنی و تلاش‌های اندک برای ترکیب و مکمل‌سازی آنها، مهمترین دلیل شکست مناظره سوم در دستیابی به اهداف اولیه خود است. هرچند تبدیل شدن «دستیابی به روش شناخت مطلوب» به یک مسأله‌ای پژوهشی در مناظره سوم، یک پیامد مثبت به منظور جلوگیری از جزمیت شناختی بود، اما نفی کلی امکان شناخت کاملاً اشتباه است. ما نیاز به شناخت‌شناسی و روش‌شناسی‌ای داریم که مشخص کند چگونه و تا چه میزان امکان شناخت دیگران وجود دارد و چه اشتباهاتی ممکن است در فرایند شناخت رخ دهد. (۱۸)

در حال حاضر، رشته روابط بین‌الملل دچار سردرگمی شناختی و به دنبال آن ابهام و پیچیدگی در حد و مرزهای موضوعات مورد مطالعه شده است. به نظر می‌رسد خروج رشته روابط بین‌الملل از وضعیت حاضر، نیازمند جایگزینی شناختی مبتنی بر ترکیب و تأکید بر ویژگی تکمیل‌کنندگی رویکردهای مختلف با یکدیگر است. صرفاً چنین رویکردی است که می‌تواند منجر به اجماعی تکثرگرایانه از هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی در این رشته گردد. این اجماع، به جای رقیب‌دانستن رویکردهای مختلف نظری در مقایسه با یکدیگر، باید به طور همزمان از همه آنها برای دستیابی به شناخت درست از پدیده‌های بین‌المللی بهره‌بردار. اساساً رقیب‌دانستن رویکردها و شناخت‌های گوناگون در علوم اجتماعی (از جمله روابط بین‌الملل)، ناشی از تأثیرپذیری از نظریات فلسفی کوهن در باب تکامل علم بر مبنای فیزیک و سایر علوم دقیقه و غیر اجتماعی است. پدیده‌های اجتماعی چندبعدی بوده و عوامل مادی و

معنایی در شکل‌گیری و تداوم تحولات آنها نقش دارند. بنابراین، تکیه بر شناخت‌شناسی‌های مادی یا معنایی صرف، شناخت دقیقی از آنها به دست نمی‌دهد. در علوم اجتماعی، برای دستیابی به شناخت معتبر باید از نظریات، رویکردها و چارچوب‌های نظری گوناگون برای مطالعه پدیده مورد نظر بهره‌گرفت. در نتیجه، ویژگی مهم پارادایم‌ها در علوم اجتماعی، برخلاف علوم دقیقه، تکمیل‌کنندگی است نه لاقیاسیت. پارادایم‌ها در علوم اجتماعی تاریخمند و مبتنی بر زمینه‌های تاریخی - فرهنگی هستند. آنها می‌توانند با یکدیگر ارتباط معنادار برقرار کرده و در تبیین پدیده‌ها به یکدیگر کمک کنند. البته، به دلیل زمینه‌های تاریخی - فرهنگی متفاوت شکل‌گیری پارادایم‌ها، نمی‌توان آنها را کاملاً قابل مقایسه دانست، اما این بدان معنی نیست که پارادایم‌های متأخر نمی‌توانند ارتباطی منطقی با پارادایم‌های سابق برقرار کنند و به تنهایی قادر به تبیین تمام پدیده‌های اجتماعی حال و گذشته هستند. بر خلاف نظر کوهن در علوم طبیعی، پارادایم‌های متأخر در علوم اجتماعی، به دلیل عدم تناسب ظرفیت‌ها و توانایی‌هایشان با زمینه‌های تاریخی - فرهنگی ادوار پیشین، توان تبیین و توضیح وقایع گذشته را ندارند. بنابراین، محققین علوم اجتماعی (از جمله روابط بین‌الملل)، در پژوهش‌های خود، همچنان نیازمند استفاده از پارادایم‌های کهن هستند. این در حالی است که در علوم دقیقه و غیراجتماعی، پارادایم متأخر ظرفیت پاسخ‌گویی و تبیین تمام وقایع گذشته را نیز دارند؛ چرا که موضوعات مورد مطالعه علوم دقیقه از هستی‌شناسی مادی برخوردارند و عوامل معنایی و غیرمادی مانند هنجارها، ارزش‌ها و برداشت‌های ذهنی سوژه مورد مطالعه (که به شدت متأثر از زمینه‌های تاریخی - فرهنگی است)، تأثیری بر روش پژوهش و نتایج آن ندارد.

به طور خلاصه، می‌توان گفت که رشته روابط بین‌الملل، تا به امروز، سه نوع روش شناخت را شاهد بوده است. روش سنتی شناخت که مبتنی بر تاریخ، حقوق، تجربیات شخصی محقق و سایر افراد، داورهای وی در مورد موضوع مورد پژوهش، فلسفه و ارزش‌های اخلاقی است. این روش در مرحله پیشادانشگاهی و غیرتخصصی رشته روابط بین‌الملل بر فرایندهای پژوهشی آن تسلط داشت. ظهور انقلاب رفتاری در دهه ۱۹۵۰، سنت‌گرایی را کنار زد و روش علمی را جایگزین آن نمود. تأثیر روش علمی بر روابط بین‌الملل مانند سایر حوزه‌های علوم اجتماعی بسیار پایدار بوده است؛ به گونه‌ای که همچنان به عنوان یکی از

رویکردهای شناختی مطرح در این رشته به شمار می‌رود. این روش، با اعتقاد به امکان شناخت، سوژه مستقل از شناسا، وجود واقعیات بیرون از ذهن و تفکرات ما، روش‌های کمی مطالعه و استفاده از آن، به عنوان تنها و بهترین روش پژوهش، ضمن مشخص کردن مرزهای رشته، آن را به عنوان رشته تخصصی دانشگاهی مطرح کرد. سومین موج شناختی در روابط بین‌الملل را می‌توان به سردرگمی روشی یا تکثر روش شناخت تعبیر کرد. ظهور مجموعه نظریات انتقادی و پست پوزیتیویستی از دهه ۱۹۸۰ به بعد و تأکید آنها بر عدم امکان شناخت، شناخت مبتنی بر اجماع، شالوده‌شکنی‌های بی‌وقفه و انتقادات شدید از روش‌های شناخت موجود، بدون ارائه روش جایگزین، وضعیت رشته را با بلا تکلیفی مواجه کرده است. امروزه ما با رشته‌ای واحد مواجهیم که از چشم‌اندازهای شناختی بسیار متنوع، اما به شدت رقیب برخوردار است؛ به گونه‌ای که می‌توان رقابت میان آنها را به بازی شناختی با حاصل جمع جبری صفر تشبیه کرد. هیچ چشم‌اندازی دستاوردهای دیگری را نمی‌پذیرد و یافته‌ها و روش خود را مناسب‌ترین راه شناخت می‌شمارد.

از این رو، می‌توان گفت که نتایج مناظره‌های سه‌گانه روابط بین‌الملل، به دلیل جزمیت در هستی‌شناسی، روش‌شناسی و شناخت‌شناسی، امکان تبیین و فهم معتبر از پدیده‌های اجتماعی را سلب کرده‌اند و نیاز به رویکرد جدیدی برای تطبیق با شرایط نوین روابط بین‌الملل می‌باشد. هر نظریه‌ای، بخشی از واقعیت اجتماعی را باز می‌نماید. بنابراین، برای بازنمایی کامل واقعیت اجتماعی نیاز به همکاری میان نظریه‌های گوناگون و استفاده همزمان از رویکردهای مختلف شناختی است. مارگارت هرمان ضمن تأکید بر آنکه روابط بین‌الملل، رشته‌ای با چشم‌اندازهای گوناگون است، بر تبدیل مناظره میان چشم‌اندازهای گوناگون به گفتگو و همکاری تأکید دارد. (۱۹) «دانیل گلر» و «جان واسکز» نیز بر ارتباط رویکردهای شناختی مختلف در روابط بین‌الملل برای شکل‌دادن به اجتماع پژوهشی^۱ در این رشته تأکید دارند. آنها بر تقویت حس تساهل در نزد طرفداران رویکردهای مختلف نسبت به رویکردهای دیگر تأکید می‌کنند و معتقدند شاید بتوان در رویکردهای دیگر که مفروضاتشان را اشتباه یا کهنه می‌پنداریم، چیزهایی درباره واقعیت یافت. (۲۰)

به نظر می‌رسد رویکرد جایگزین برای برآوردن این نیازها، باید ضمن قائل‌بودن به امکان شناخت، دارای هستی‌شناسی گسترده مادی و معنایی، شناخت‌شناسی نسبی و عدم جزمیت در ترجیح یک روش بر روش‌های دیگر باشد. رویکرد کوانتومی^۱ به روابط بین‌الملل را می‌توان دارای شرایط فوق دانست. این رویکرد در تقابل با رویکرد کلاسیک به علوم اجتماعی، که مناظرات اول و دوم روابط بین‌الملل به شدت تحت تأثیر آن بوده‌اند، تا حدی می‌تواند نظریه‌پردازی در این رشته را به واقعیت‌های امروزی روابط بین‌الملل نزدیک کرده و از تعصب شناختی آن بکاهد. بخش بعدی به بررسی این رویکرد و تفاوت آن با رویکرد کلاسیک به علوم اجتماعی (شامل روابط بین‌الملل) اختصاص دارد.

ب. دنیای کوانتومی و شناخت مناسب پدیده‌های بین‌المللی

رویکرد کوانتومی به علوم اجتماعی، ریشه در توسعه نظریات کوانتومی فیزیک و مکانیک در اوایل قرن بیستم دارد. البته تأکید بر رویکرد کوانتومی به معنی اشاعه روش‌های علوم طبیعی به ساحت علوم اجتماعی نیست. این رویکرد، هرچند ریشه در تحولات علمی علوم دقیقه دارد، اما پیامدهای نظری آن در حوزه علوم اجتماعی و انسانی (به ویژه در عصر جهانی‌شدن) بسیار جالب و مناسب است. برای بررسی دو رویکرد کلاسیک و کوانتومی به علوم اجتماعی، در ابتدا نگاه کوتاهی به مکانیک کلاسیک و کوانتومی و ویژگی‌های آن خواهیم داشت.

گفته می‌شود مکانیک کلاسیک، قوانین حرکت اجسام ماکروسکوپی است. قوانین ناظر بر مکانیک کلاسیک به دنبال پیش‌بینی حرکت (پیش‌بینی قطعی) و تحولات اجسام ماکروسکوپی در زمان و مکان هستند. در مکانیک کلاسیک، موضوع مطالعه ذرات جای‌گزیده^۲ است که حالت آنها، یعنی موضع و سرعت ذره در لحظه‌ای از زمان، مشخص می‌باشد. (۲۱) گالیله،

1 . quantum approach

۲. جای‌گزیدگی به این معنی است که مکان ذره مشخص است و ذره به آن اندازه بزرگ است که بخشی از محل استقرار خود را به طور فیزیکی اشغال می‌کند. در همین جا برداشت خود از این مفهوم در روابط بین‌الملل را نیز توضیح می‌دهم. جای‌گزیدگی در روابط بین‌الملل مترادف سرزمین‌محوری و نشان‌دهنده رویکردی مادی و فیزیکی به موضوعات مورد مطالعه است. مانند دولت سرزمین‌محور و مانند آن.

دکارت، نیوتون و فیزیکدانان کلاسیک همه نماینده رویکرد ایستا و مکانیکی به جهان هستند. از نظر آنان، مکان و زمان عناصری مطلق، ایستا و عینی به شمار می‌رفتند. ماده صرفاً مکان را اشغال و یا در آن حرکت می‌کرد، اما مکان همچنان به قوت خود و با همان شرایط قبل و غیرقابل تحرک باقی می‌ماند. مکانیک کلاسیک فقط به مطالعه ذراتی می‌پرداخت که قابل مشاهده بوده و موضع آنها در مکان مشخص و ثابت باشد.

در اوایل قرن بیستم، فیزیکدان‌ها دریافتند که مکانیک کلاسیک از توجیه صحیح رفتار ذرات خیلی کوچک مانند الکترون‌ها و هسته اتم‌ها و مولکول‌ها عاجز است. رفتار این ذرات با قوانین سطح ماکروسکوپی مکانیک کلاسیک قابل تبیین نبود. بنابراین، مکانیک کوانتومی که مجموعه‌ای از نظریات در سطح میکروسکوپی بود، جایگزین مکانیک کلاسیک گشت.^۱ قوانین مکانیک کلاسیک در سطح ماکروسکوپی می‌توانستند نیازهای انسان در پیش‌بینی قطعی حرکت اجرام و اجسام بزرگ مانند اجرام آسمانی، حرکت ماشین‌ها، تأثیر جاذبه بر سرعت اجسام و مانند آن را برآورند. (۲۲) در عین حال، هنگامی که بشر نیاز به فهم، تبیین و پیش‌بینی تحولات ذرات کوچک غیرجای‌گزیده^۲ مانند الکترون و داشت، این قوانین نه تنها کمکی به تبیین این موضوعات نمی‌کردند، بلکه از فهم آنها نیز ناتوان بودند. در چنین شرایطی، با تلاش دانشمندانی چون پلانک، ماکسول و اینشتین مکانیک کوانتومی در مورد ذرات میکروسکوپی شکل گرفت. موضوع مطالعه مکانیک کوانتومی، ذرات میکروسکوپی غیرجای‌گزیده است. از آنجایی که موضع و حالت ذرات میکروسکوپی را نمی‌توان به طور قطعی پیش‌بینی کرد، نوعی نسبییت و عدم قطعیت بر پیش‌بینی تحولات این ذرات حاکم است. از این‌رو، نمی‌توان مکان ذره کوانتومی را به طور مطلق در زمان خاص تعیین نمود. این محدودیت را اصل عدم قطعیت در دنیای کوانتومی می‌نامند. طبق اصل عدم قطعیت، نمی‌توان به طور هم‌زمان موضع و سرعت دقیق ذره میکروسکوپی را تعیین کرد. در نتیجه، نمی‌توان حرکات آتی آن را به طور قطعی تعیین و پیش‌بینی نمود و فقط به پیش‌بینی نسبی اکتفا می‌شود.

۱. این فرایند جانشینی همان جای‌گزینی پارادایم جدید به جای پارادایم کهن در فرایند تکامل علم (طبق نظریه کوهن) است.

۲. منظور از غیرجای‌گزیده، معین و مشخص نبودن موضع ذره در مکان و زمان خاص می‌باشد.

با نگاهی به تحولات علوم اجتماعی در ۱۰۰ سال اخیر درمی‌یابیم که هدف مکانیک کلاسیک برای تبیین مطلق جهان ماکروسکوپی مبتنی بر هستی‌شناسی مادی و روش تجربی، مهمترین تأثیر علوم طبیعی بر علوم اجتماعی بوده است. تحت تأثیر این موضوع، رفتارگرایی در علوم اجتماعی نیز داعیه تبیین مطلق پدیده‌های اجتماعی با رویکردی ماکروسکوپی و مادی را داشت. ساختارگرایی، دولت‌محوری، گروه‌محوری و عدم توجه به فرد انسانی و عوامل غیرمادی مانند اصول و هنجارهای اخلاقی در انقلاب رفتاری علوم اجتماعی را می‌توان آثار رویکرد کلاسیک بر علوم اجتماعی دانست.

در عین حال، همانگونه که در بخش‌های قبلی نوشتار اشاره شد، پدیده‌های اجتماعی به طور همزمان دارای ابعاد مادی و غیرمادی‌اند. از طرف دیگر، بسیاری از پدیده‌ها در علوم اجتماعی ریشه در رفتارهای ذره‌ای (فردی) دارند. از این‌رو، تبیین‌های ارائه‌شده از سوی رویکرد کلاسیک از همان ابتدا بیانگر ناکارآمدی‌ها و نقصان‌های اساسی کاربست آن در حوزه علوم اجتماعی بود. همانگونه که قوانین مکانیک کلاسیک در سطح کوانتومی صادق نیستند، بسیاری از نظریات علوم اجتماعی که در سطح ساختارهای کلان مانند نظام دولت‌ها، دولت و گروه‌های اجتماعی مانند احزاب تدوین و ارائه شده‌اند، از توضیح پدیده‌های اجتماعی ناشی از رفتارهای فردی و رفتارهای ارزشی و هنجاری بازمی‌مانند. موضوع مطالعه علوم اجتماعی از جمله روابط بین‌الملل، پدیده‌هایی هستند که می‌توان آنها را دارای سیالیت و عدم قطعیت دانست. همین ویژگی‌ها، کاربرد رویکرد کلاسیک برای مطالعه این موضوعات را نامناسب می‌کند. این عدم تناسب را به خوبی می‌توان در مثال شکارچی و اردک مشاهده کرد. شکارچی ماهری در جنگل اردک زنده‌ای را نشانه می‌رود. او تخمین‌های منطقی در مورد سرعت اردک، سرعت باد و سایر شرایط و متغیرهای مادی به دست داده و نقطه‌ای را که ارزیابی هایش محل استقرار اردک تشخیص داده‌اند، نشانه گرفته و شلیک می‌کند، اما با وجود تمام دقت و مهارت شکارچی تیر به خطا می‌رود. این درحالی است که نشانه‌روی همان شکارچی در باشگاه تیراندازی به سمت یک سیبل اردک ثابت، از فاصله‌ای بسیار دورتر، بارها مورد اصابت قرار گرفته و مهارت او را ثابت کرده بود. تفاوت نتیجه دو عمل در این واقعیت نهفته است که سوژه شکارچی در جنگل، زنده و مختار است. اردک زنده می‌تواند ناگهان به راست، چپ یا

به هر سمتی که خود بخواهد، بجهد و این امر رفتار او را پیش‌بینی ناپذیر می‌کند. تفاوت میان اردک زنده و اردک سیل، در واقع، نشان‌دهنده تمایز شدید میان دنیای ایستای رویکرد کلاسیک و دنیای در حال شدن و سیال علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل است. در دنیای ایستا، همه چیز در طبیعت و جامعه حالتی ثابت و مکانیکی دارند و حتی واقعیت تغییر نیز به طور مکانیکی تفسیر می‌شود؛ اما ایده «سیالیت و زنده‌بودن سوژه‌ها» همه چیز را در حال شدن و تکامل و تغییر می‌پندارد؛ حتی چیزهایی که به ظاهر ثابت می‌آیند. (۲۳)

بدین ترتیب، می‌توان گفت دنیای روابط بین‌الملل دنیایی کلاسیک و مادی نیست که بتوان آن را با قوانین مادی و ماکروسکوپی به طور کامل تبیین و پیش‌بینی کرد. هرچند رویکرد کلاسیک به علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل در قرن گذشته، نظم و ساختار مناسبی به این رشته به عنوان رشته دانشگاهی بخشید و تحولات پدیده‌های ماکروسکوپی آن در سطح ساختاری را تا حدی تبیین کرد، اما دگرگونی‌هایی که در طول سه دهه گذشته در دنیای واقعی روابط بین‌الملل به وقوع پیوسته، منجر به پیچیدگی هرچه بیشتر موضوعات مورد مطالعه و پدیده‌های بین‌المللی شده است. این دگرگونی‌ها موجب شده‌اند که منشاء بسیاری از رفتارها و پدیده‌های بین‌المللی از سطح ماکروسکوپی به سطح خردتر منتقل شوند و به جای بازیگران ماکروسکوپی، کنش‌گران خرد و ذره‌ای در شکل‌گیری و تداوم آنها نقش اساسی ایفا نمایند. در این بین، رویکرد کلاسیک به روابط بین‌الملل به علت مادی و جای‌گزیده بودن هستی‌شناسی و روش آن، صرفاً به مطالعه پدیده‌های جای‌گزیده و سرزمین‌محور و دارای حد و مرز مشخص و معین پرداخته است. این در حالی است که تحولات اخیر در عرصه روابط بین‌الملل، ناشی از پدیده‌ها و کنش‌گرانی غیرجای‌گزیده و خرد است.

نظریه‌های روابط بین‌الملل، در طول مناظرات اول و دوم، تحت تأثیر رویکرد کلاسیک مبتنی بر شاخص‌های سرزمین‌محوری (به عنوان مهمترین عنصر جای‌گزیدگی) بوده است. نظریه‌هایی که در مورد حاکمیت، دولت، جنگ، همگرایی و مانند آن در روابط بین‌الملل مطرح شده‌اند، همگی مبتنی بر سرزمین‌محوری و جای‌گزیدگی هستند. (۲۴) در عین حال، رویکردهای جای‌گزیده به روابط بین‌الملل، به دلیل وقوع تحولات نوین در عرصه بین‌المللی مانند جهانی‌شدن، ظهور بازیگران نوین و مانند آن، که شاخص‌های جای‌گزیدگی مادی در

رفتار آنها نقشی ندارند و اگر نقشی دارند، اهمیت آنها چندان زیاد نیست، قادر به توضیح وضعیت جدید نیستند. تحولات نوین روابط بین‌الملل، از یک طرف در هستی‌شناسی نظریه‌های قبلی جای ندارند و از طرف دیگر، از ویژگی سرزمین‌محوری برخوردار نیستند که قابلیت اضافه‌شدن به هستی‌شناسی رویکردهای پیشین را داشته باشند. از این‌رو، به نظر می‌رسد پارادایم کلاسیک روابط بین‌الملل با تمام رویکردها و نظریه‌های آن، صرفاً پدیده‌های خاصی از تحولات بین‌المللی را تحت پوشش توان علمی خود قرار می‌دهد و از تبیین کامل روابط بین‌الملل امروزمین عاجز است.

به اعتقاد این نوشتار، دنیای روابط بین‌الملل امروزمین، به عنوان بخشی از دنیای علوم اجتماعی، کوانتیزه شده و ویژگی‌های دنیای کوانتومی را به خود گرفته است. توجه به فرد به عنوان یکی از بازیگران بین‌المللی، به خوبی ویژگی کوانتومی شدن دنیا را نشان می‌دهد. افرادی مانند ماندلا، جورج سوروس، چه گوارا، بن لادن و مانند آنها، بدون توجه به مکان حضور خود (سرزمین‌محوری) نقش مهمی در تحولات سیاست بین‌الملل در نقاط مختلف دنیا ایفا می‌کنند. تحولات در عرصه فن‌آوری‌های ارتباطی و دیجیتالی، استقلال و حاکمیت سرزمینی دولت‌ها را به شدت به چالش کشیده‌اند. ظهور بازیگران جدید مانند شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی که اساس رفتار و اقدامات آنها غیرسرزمینی است، توان تبیین نظریات کلاسیک روابط بین‌الملل را زیر سؤال برده است. این دگرگونی‌ها، که نشان‌دهنده تغییر در محیط واقعی و عملیاتی روابط بین‌الملل می‌باشد، بیانگر لزوم بازنگری در عرصه نظری این رشته است تا ارتباط دنیای دانشگاهی و عملیاتی روابط بین‌الملل همچنان برقرار باشد. دنیای نظری نباید به دور از واقعیت‌های عملی روابط بین‌الملل به دنبال نظریه‌پردازی فضایی و آرمان‌گرایی بی‌ارتباط با وضعیت موجود باشد. در هر صورت، نظریه و نظریه‌پرداز ابزاری برای پیشرفت، رفاه بشر و افزایش شناخت او از جهان اطراف است. این ابزار، بدون توجه به واقعیات بین‌المللی، کارکرد مطلوب را ایفا نخواهد کرد. بنابراین، می‌توان گفت دنیای جدید روابط بین‌الملل (که ویژگی‌های کوانتومی دارد)، نیازمند شناخت جدیدی است. یعنی به قوانین یا چارچوب‌های فکری جدیدی نیاز داریم که تحولات آن را پیش‌بینی و تبیین کنیم. به نظر می‌رسد جهانی‌شدن و شناخت‌هایی که مبتنی بر آن ارائه می‌شوند، در واقع، شناخت‌هایی

هستند که محصول دنیای کوانتومی بوده و تلاش برای تبیین آن دارند. در دنیای کوانتومی (در اثر جهانی شدن) جهان بیش از آنکه صرفاً مادی فرض شود، ماهیت اجتماعی و غیرمادی دارد. (۲۵) جهانی شدن روندی است که نقش بسیار اساسی در کوانتیزه کردن جهان داشته است. جهانی شدن اساساً با کوانتومی کردن دنیا، مفروضات دنیای کلاسیک مانند سرزمینی بودن و دولت محور بودن را به چالش می کشد. (۲۶) جهانی شدن موجب افزایش سرعت تعاملات انسانی، فشردگی مکان و زمان، دگرگونی فن آورانه سریع، اصل عدم قطعیت و تردید و فراگیری و حضور همیشگی زمینه خارجی برای زندگی روزمره شده است (زندگی روزمره همواره در درون زمینه ای خاص واقع می شود). (۲۷) دنیای کوانتومی، دنیای دگرگونی های پویاست. چیزی را که همواره در حال دگرگونی است، نمی توان به درستی شرح داد. لازمه تبیین مطلق پدیده های سیال، متوقف کردن زمان است و این امری محال به شمار می آید.

«امانوئل آدلر» معتقد است نظریه روابط بین الملل، تحت تأثیر ایده تعادل و موازنه قوا، حالتی ایستا به خود گرفته است. این در حالی است که واقعیت دنیای روابط بین الملل، توأم با تغییرات و فراز و نشیب های مستمر و تکاملی است. به نظر او، دلیل ضعف قدرت تبیینی و پیش بینی نظریه های روابط بین الملل در جهان امروز، شکاف میان ایده تعادل و ثبات نظریه موازنه قوا و روندهای دگرگون شونده و تکاملی دنیای واقعی روابط بین الملل است. (۲۸) این در حالی است که دگرگونی در روابط بین الملل، ویژگی ذاتی و طبیعی است که بر اثر تغییرات در روابط میان افراد و کنش گران اتفاق می افتد. البته این دگرگونی ها می توانند به دگرگونی در محیط اطراف آنها (کنش گران) بر روابط بین الملل و تعاملاتشان نیز تحویل شوند. (۲۹) محیط همواره در حال تغییر است و تفاوت امروز با دوران های گذشته آن است که سرعت دگرگونی در شرایط فعلی بیشتر است. پویایی و فرایند تکاملی دنیای واقعی روابط بین الملل، نیاز به تکامل شناختی در حوزه نظری را ضروری کرده است. روابط بین الملل تکامل یافته و پیچیده تر شده است. پیچیدگی روابط بین الملل را می توان در افزایش کنش گران، افزایش تمایزات و تفاوتها، افزایش وابستگی ها و تکثر در روابط میان جوامع مختلف فراتر از مرزهای ملی مشاهده کرد. بنابراین نظریه روابط بین الملل باید با رویکردهای نوین و خلاقانه، خود را با دگرگونی های دنیای واقعی روابط بین الملل تطبیق دهد.

از نظر این نوشتار، اتخاذ رویکرد کوانتومی به علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل در روند تکامل شناختی، می‌تواند پویایی‌های لازم در عرصه نظری و آکادمیک را برقرار سازد. طبق رویکرد کوانتومی به علوم اجتماعی، در روند تکامل شناختی، شناخت‌های جدید به صورت انقلابی جایگزین شناخت‌های قدیم نمی‌شوند، بلکه همواره نوعی همپوشانی میان ایده‌های جدید و قدیم وجود دارد. در واقع، منطقه هم‌پوشان منعکس‌کننده گذشته، حال و آینده است. (۳۰) ایده تکامل توأم با پیچیدگی است، رویکرد کوانتومی در روابط بین‌الملل نیز بسیار پیچیده‌تر از رویکرد کلاسیک می‌باشد. از نظر هستی‌شناختی، این رویکرد داری هستی‌شناسی مادی و معنایی، از نظر روش مطالعه معتقد به عدم قطعیت هر کدام از روش‌های موجود و از نظر شناخت‌شناسی معتقد به تکرر و نسبیت است.

این رویکرد جایگزین، کلاسیک نیست^۱، بلکه تکمیل‌کننده توان تبیینی رشته روابط بین‌الملل به حساب می‌آید. بر اساس این رویکرد، پژوهش‌گران بدون تعصب به روش خاص مطالعه و یا بنیان‌های شناختی خاص، از تمام آنها به صورت ترکیبی و در جهت دستیابی به فهم و تبیین صحیح از پدیده‌های بین‌المللی سود می‌برند. عوامل مادی و معنایی مانند ثروت و نفوذ هنجاری و اخلاقی، به طور همزمان، در پژوهش‌ها مد نظر قرار می‌گیرد و در نهایت، نسبی بودن و عدم قطعی بودن شناخت حاصله، همواره انگیزه‌ای برای پژوهش‌های بیشتر و تکمیلی است. از نظر این رویکرد انسان و بازیگران روابط بین‌الملل در فرایند تکامل بازفرجام به سر می‌برند که در آن نظم توأم با تغییر و دگرگونی همیشگی اتفاق می‌افتد. نظم به معنی ثبات و ایستایی نیست. در چنین شرایطی، هیچ راه و روش معین و مشخصی روبه سوی نظم یا بی‌نظمی وجود ندارد. آینده مبتنی بر برداشت‌ها، انتظارات و تصورات بازیگران از آن می‌باشد. آینده بستگی به تصمیمات بازیگران و تأثیر آن تصمیمات بر روند امور بین‌المللی دارد. انسان‌ها از این قابلیت برخوردارند که آینده خود را در زمان حال شکل دهند. آنها می‌توانند با اختیار و

۱. در دنیای فیزیک و مکانیک، نظریات کوانتومی جایگزین نظریات کلاسیک شده‌اند. قوانین کوانتومی در هر دو سطح ماکروسکوپی و میکروسکوپی صادق است. برای مثال، با نظریه نسبیت انیشتین می‌توان تمام ظرفیت‌های تبیینی نظریه نیوتن را ارائه داد و دیگر نیازی به کاربرد نظریات نیوتنی نیست.

آزادی خود و با قدرت خلاقیت و همکاری، آینده‌ای مثبت را برای خود فراهم آورند. البته با این قابلیت‌ها می‌توانند آینده‌ای مخرب را نیز تولید کنند. (۳۱)

به طور خلاصه، رویکرد شناختی کوانتومی به روابط بین‌الملل، با توجه به توان انسان در شناخت محیط اطراف، با توجه به شرایط زمانی و مکانی، معتقد به عدم قطعیت روش‌شناختی و نسبی بودن نتایج حاصل از روش‌های شناخت مختلف است. از این رو، شناخت معتبرتر در این رویکرد، شناختی است که متناسب با بستر تاریخی - اجتماعی و با استفاده از روش‌های شناختی گوناگون به دست آمده باشد. در دنیای کوانتومی، حقیقت امری قطعی نیست؛ بلکه موقعیتی و لحظه‌ای است. همانطور که دیوئی می‌گوید: «حقیقت جهانی به شدت تردیدآمیز می‌شود و در عوض، شناخت تا حد زیادی زمینه‌مند و مشروط شده و براساس موقعیت‌های زمانی و مکانی متفاوت دگرگون می‌گردد.» (۳۲)

ج. رویکرد کوانتومی و برخی از پیامدهای آن در روابط بین‌الملل

رویکرد کوانتومی، در واقع نوعی چارچوب فکری برای نگاه به روابط بین‌الملل است. این چارچوب فکری با شاخص‌های دنیای کوانتومی شامل عدم قطعیت، پویایی مستمر و نسبی بودن نتایج مشاهدات پژوهشی به مطالعه موضوعات بین‌المللی می‌پردازد. علوم اجتماعی (از جمله روابط بین‌الملل)، تا کنون دو پارادایم یا شبه‌پارادایم را تولید و بر مبنای آن عمل کرده است. پارادایم متقدم که مبتنی بر هستی‌شناسی مادی و شناخت ایستاست، «پارادایم کلاسیک» می‌باشد. پارادایم متأخر را نیز می‌توان «پارادایم پویا» نام نهاد که متأثر از رویکرد کوانتومی می‌باشد. رابطه این دو پارادایم، ترکیبی و تکمیل‌کنندگی است؛ به این معنی که هر کدام از آنها نقص‌های دیگری را پوشش داده و در ترکیب با یکدیگر می‌توانند شناختی واقعی‌تر از پدیده‌های بین‌المللی ارائه نمایند.

مهمترین تأثیر نظری این رویکرد بر روابط بین‌الملل، پذیرش این فرض است که در دنیای روابط بین‌الملل و اساساً در علوم اجتماعی، همه چیز در حال شدن است و سوژه‌ای ثابت و ایستا برای مطالعه وجود ندارد. حتی موارد نسبتاً ثابت نیز در هنگام مطالعه و بر اثر آن دچار دگرگونی می‌شوند. دنیای کوانتومی را می‌توان «عصر وداع با اصول» نام نهاد. در فضای

کوانتومی، مفاهیم ثابت قدیمی معنی و محتوای خود را از دست می‌دهند. این از ویژگی‌های دوران پست‌مدرن است که اصول جای خود را به امور سطحی می‌دهد. در دنیای پست‌مدرن، همه چیز از نو تعریف می‌شود. دنیای شبیح‌آلودی که بدین‌سان شکل گرفته است، به نقاشی‌ها و هنر سورئالیستی شبیه است که ملغمه‌ای از تضادها و تعارض‌ها و واقعیت‌ها و فراواقعیت‌ها را به نمایش می‌گذارد. (۳۳)

در چنین شرایطی، تبیین موضوعات در دنیای در حال شدن و پویا، نیازمند پژوهش‌هایی بر اساس نظریات ترکیبی است. در دنیای جدید، سیاست جهانی بسیار پیچیده‌تر از دنیای کلاسیک است. ظهور بازیگران جدید، تضعیف بازیگران سنتی و یا دگرگونی آنها و کاهش اهمیت برخی از مهمترین شاخص‌های تبیین سیاست جهانی مانند سرزمین‌محوری، دولت‌محوری، نظامی‌گری و بقا، موجب می‌شود شناخت موجود، تبیین درستی از وقایع جهان جدید ارائه ننماید. بنابراین، می‌توان گفت که تبیین دنیای جدید نیاز به شناخت جدید و ترکیبی دارد.

همچنین، با در نظر گرفتن رویکرد جدید در شناخت روابط بین‌الملل، باید انتظار تحولاتی در عرصه کنش‌های مادی روابط بین‌الملل داشت. شناخت انسان عامل کنش انسانی است. شناخت‌های گوناگون موجب شکل‌گیری کنش‌های متفاوت می‌شوند. هر نوع شناخت و هستی‌شناسی، پیامدهای عملی در زندگی انسانی دارد. برای مثال، تعریف حاکمیت بر اساس هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی هابزی، موجب به وجود آمدن تقسیماتی مانند تفاوت حوزه داخلی و بیرونی در سیاست شده است. این شناخت منجر به شکل‌گیری رشته‌های مطالعاتی مختلف مبتنی بر جدایی داخل و خارج گشته است (مانند سیاست برای مطالعه وقایع درون دولت، روابط بین‌الملل برای مطالعه وقایع خارج از مرزهای دولت، اقتصاد خرد و اقتصاد کلان، انسان‌شناسی برای مطالعه وقایع قبل از تشکیل دولت حاکم و علوم اجتماعی برای مطالعه رخدادهای تحت حاکمیت دولت) (۳۴). در عین حال، اگر شناخت نوینی بر مبنای هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی دیگری شکل بگیرد، می‌تواند این تقسیمات را برهم بزند و نظم نوینی برپا کند. بنابراین، کنش‌های جهان کوانتومی نیز به دلیل شناخت متفاوت حاکم بر آن، متفاوت از کنش‌های شناخته‌شده در سیاست جهانی، آنگونه که ما تا کنون شناخته‌ایم، خواهند

بود. برای مثال، رامسفلد در مقایسه جنگ با تروریسم (کنش دوران نوین) و جنگ سرد (کنش دنیای کهن) می‌گوید:

«شبهت‌هایی میان جنگ سرد و منازعات امروزی ما وجود دارد؛ اما جنگ‌های امروزی چالش‌های غیرقابل پیش‌بینی و دور از انتظاری را که با نمونه‌های قبلی اصلاً قابل مقایسه نیست، برای ما به وجود آورده‌اند. (۳۵) به علاوه، برخلاف دوران جنگ سرد، دشمنان امروز ما منافع تعریف‌شده خاصی که در معرض خطر باشد ندارند، آنها آدرس یا سرزمین خاصی که بشود آنها را در آن یافت ندارند. در زمان جنگ سرد، دشمنان ما سرزمین، شهروندان و پایتخت‌های معینی داشتند که می‌شد آنها را تهدید کرد. ما با دولت - ملت‌ها مواجه بودیم. آنها عضو برخی قراردادهای و تعهدات بین‌المللی بودند، هرچند که به قراردادهایشان پایبند نبودند؛ اما برخلاف آن زمان، دشمنان امروز از چنین منافع مشخصی برخوردار نیستند. به همین دلیل، این دشمنان را نمی‌توان بر اساس عقلانیت مبتنی بر منافع، کنترل کرد. تهدیدات امروزی از ناحیه دولت - ملت‌ها نیستند بلکه دشمنان ما همواره مبهم و در سایه قرار دارند.» (۳۶)

همچنین، در دنیای کوانتومی، جنگ (به عنوان ملموس‌ترین کنش بین‌المللی) مبتنی بر تقسیمات سرزمینی نیست. همانطور که منزیخ می‌گوید: «خسونت‌های امروزی بیش از آنکه بین دولتی باشند، اکثراً فرادولتی و یا درون‌دولتی هستند.» (۳۷)

علاوه بر دگرگونی کنش‌های بین‌المللی، برخی از مفاهیم اساسی رشته روابط بین‌الملل مانند قدرت و بازیگران بین‌المللی نیز، بر اثر پویایی مستمر، در حال دگرگونی هستند. در بیش از سه قرن گذشته، دولت‌ها مهمترین بازیگران بین‌المللی بوده‌اند. در طول این دوره، توانایی دولت‌ها برای پیگیری اهداف و منافعشان مبتنی بر سه اصل بوده است: قدرت اقتصادی، قدرت نظامی و قدرت سیاسی. قدرت اقتصادی ریشه در منابع داخلی کشور و توانایی دولت برای تجارت آن منابع و سایر تولیدات داخلی با سایر کشورها داشت. قدرت نظامی نیز مبتنی بر منابع مادی و در دسترس مردم بود. قدرت سیاسی در واقع، ترکیبی از قدرت رهبران و نهادهای ملی، اراده مردم و حمایت و پشتیبانی سایر دولت‌ها بود. امروزه، این ستون‌های

سه‌گانه قدرت، بر اثر تحولات فن‌آورانه، در حال دگرگونی است. تحولات فن‌آورانه در حال دگرگون کردن ماهیت جامعه جهانی هستند. دولت‌ها رقبای جدیدی در عرصه کسب قدرت و اعمال آن در سطح جهانی دارند. قدرت در حال بازتوزیع است و اشکال و ویژگی‌های نوینی را به خود می‌گیرد. (۳۸) به عنوان نمونه، امروزه بازیگری مستقل به نام فیفا می‌تواند حاکمیت دولت‌ها در حوزه فوتبال را تعلیق، تحریم و یا محدود کند. با تصمیم فیفا برای جلوگیری از برگزاری بازی در ارتفاع زیاد از سطح دریا، حاکمیت و استقلال بسیاری از دولت - ملت‌ها مانند مکزیک، شیلی، پرو و اکوادور به چالش کشیده شده است؛ به گونه‌ای که این کشورها دیگر نمی‌توانند میزبان مسابقات رسمی باشند. عمق دخالت‌های این بازیگر در امور دولت‌ها تا حدی است که فیفا به علت دخالت دولت در امور مربوط به فوتبال فدراسیون ملی آن را تعلیق می‌کند و حاکمیت دولت در این حوزه محدود می‌شود. کنش‌گری فیفا در دنیای امروز، واقعیت دیگر روابط بین‌الملل نوین را مورد اشاره قرار می‌دهد. بازیگران در دنیای کوانتومی روابط بین‌الملل سرزمین محور نیستند و سرزمین عامل اساسی در تحولات بین‌المللی این عصر به شمار نمی‌رود. برای مثال، گسترش تهدید تروریسم از منطقه خاورمیانه به قاره آمریکا، اروپا و آسیای جنوب شرقی، شاهدی است براین مدعا که دیگر عامل فاصله سرزمینی نمی‌تواند مانع از وقوع تهدیدات گردد. علاوه بر شبکه‌های تروریستی، شرکت‌های چندملیتی، سرمایه‌گذاران بین‌المللی و سازمان‌های غیردولتی نیز دیگر بر اساس سرزمین عمل نمی‌کنند. دنیای جدید، دنیایی است که در آن، شرکت «آی.بی.ام» بزرگترین شرکت صادرکننده قطعات رایانه‌ای از ژاپن است و در آن طرف نیز شرکت «سونی» بزرگترین صادرکننده تولیدات تلویزیونی از آمریکا است. اقتصاد جهانی نیز در این عصر سرزمین محور نیست. (۳۹)

بخش مهمی از تحولات بین‌المللی معاصر، ناشی از ایده‌ها، هنجارها و مسائل معنایی است. به عنوان نمونه، گسترش منطق حقوق بشری، به شدت بر کوانتومی شدن دنیا افزوده است. ایده حقوق بشر، افراد را به جای دولت‌ها، به عنوان بازیگران اصلی و محور سازمان‌دهی بین‌المللی قرار می‌دهد. بنابراین، همانگونه که برخی تحلیل‌گران معتقدند، گسترش روزافزون رویکرد حقوق بشری در جهان، تغییرات مهمی را در نظریه روابط بین‌الملل پدید خواهد آورد؛ هرچند این تغییرات، از سرعت کمی برخوردار باشند. (۴۰) علاوه بر ایده حقوق بشر، متغیرهای

غیرمادی دیگری مانند مذهب، نقش اساسی در تحولات بین‌المللی دارند. ملموس‌ترین نمونه تأثیرگذاری این عامل در روندهای بین‌المللی، نقش ایده‌های نشأت‌گرفته از آموزه‌های شیعیان و اهل سنت در فرایندهای سیاسی خاورمیانه است.

یکی دیگر از ویژگی‌های دنیای کوانتومی در عرصه نظری و عملی روابط بین‌الملل، اشاعه و گسترش پویایی به تمام نقاط جهان است. تقریباً تمام کشورهای جهان فارغ از ویژگی‌های مادی مانند توسعه‌یافتگی، این دگرگونی‌ها را تجربه می‌کنند. بروز تحول در نقطه‌ای از جهان، به سرعت به تمام دنیا گسترش پیدا می‌کند و به زبان «دردریان»، سرعت نیز یکی دیگر از ویژگی‌های دنیای کوانتومی روابط بین‌الملل است. (۴۱) تروریسم نمونه خوبی در این مورد است. حوادث تروریستی یازده سپتامبر تنها منافع و امنیت ملی آمریکا را به طور مستقیم تحت تأثیر قرار داد؛ اما به دنبال آن، این تهدید به سرعت به سایر نقاط دنیا (انفجارات لندن و مادرید) کشیده شد و تقریباً در لیست تهدیدات امنیت ملی تمام کشورهای دنیا قرار گرفت. همین موضوع در عرصه نظری نیز واقعیت دارد. هم‌اکنون، بسیاری از نظریه‌پردازی‌ها در عرصه مطالعات امنیتی کشورهای مختلف، تروریسم را موضوع مطالعاتی مهم می‌پندارند.

نتیجه‌گیری

تلاش نظریه‌پردازانه در رویکرد کوانتومی می‌تواند منجر به پراکنش قدرت در عرصه علمی روابط بین‌الملل شود. به دلیل آنکه نظریه‌پردازی مطلوب در این رویکرد منطبق بر شرایط تاریخی - اجتماعی موضوع مورد مطالعه و تحولات مستمر آن است، می‌توان ادعا کرد که جامعه علمی تمام کشورها این فرصت را دارند که بخشی از قدرت علمی در عرصه روابط بین‌الملل را از آن خود نمایند و از این طریق، موضوعات مورد علاقه خود را وارد ادبیات روابط بین‌الملل کرده و حاکمیت خود در عرصه‌های گوناگون را بازتولید کنند. هر شناختی، بر نظام معنایی خاص خود استوار است و بر اساس قراردادهای هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه خاص شکل می‌گیرد؛ (۴۲) به طوری که می‌توان گفت مشروعیت شناخت تولیدشده، به هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی آن وابسته است. از طرف دیگر، شناخت تولیدشده نیز به بازتولید هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خود می‌پردازد. از آنجایی که شناخت و حاکمیت به

شدت به هم تنیده‌اند، می‌توان نتیجه گرفت که هرکس شناخت جدید را تولید کند، می‌تواند حاکمیت بیابد و برعکس، بازیابی حاکمیت نیازمند تولید شناخت مشروع است و این امر می‌تواند به تولید قدرت در عرصه‌های گوناگون بینجامد. تلاش اجتماعات علمی کشورهای گوناگون برای ارائه هستی‌شناسی و روش‌شناسی جدید، ضمن اینکه می‌تواند شناخت کامل‌تری ارائه کند، موضوعات مورد مطالعه در روابط بین‌الملل را نیز دگرگون می‌کند. برای مثال، در هستی‌شناسی هابزی، سوژه حاکم فقط مرد مالک در نظر گرفته شده و صرفاً خشونت میان آنان از اهمیت سیاسی برخوردار است. زنان، کودکان، اقوام و اقلیت‌ها محلی از اعراب ندارند و خشونت میان آنها موضوع شناخت نیز قرار نمی‌گیرد. در عین حال، اگر جامعه علمی، زنان، کودکان و مانند آنها را هم در هستی‌شناسی پژوهشی خود قرار دهد، ضمن اینکه در شکل‌گیری شناخت معتبرتر سهیم خواهد شد، موضوع تحقیق و مطالعه در روابط بین‌الملل را نیز گسترش خواهد داد و از این طریق، به اشاعه نظرات خود خواهد پرداخت. البته باید توجه داشت که شناخت تولیدشده می‌بایست هماهنگ و متناسب با شرایط و زمینه‌های تاریخی اجتماعی باشد. در واقع، شناخت باید برگرفته از این شرایط باشد نه اینکه جامعه علمی آن را بدون توجه به شرایط اختراع نموده و بخواهد مبتنی بر آن اقتدار خاصی را شکل دهد و بر دیگران تحمیل کند. هابز حاکمیت مدرن را اختراع نکرد، بلکه شرایط ظهور آن را در جامعه آن زمان بریتانیا دید و سپس، توجیهات و دلایلی برای ایجاد آن ارائه نمود. (۴۳)

یادداشت‌ها

۱. جان بیلیس و استیو اسمیت، *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها)*، ترجمه ابولقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، ص ۲۵.
۲. کال هالستی معتقد است که رشته روابط بین‌الملل را می‌توان در پاسخ به این پرسش‌ها بازشناخت: چه چیزی باید مطالعه شود؟ چه کسی باید مطالعه کند؟ با چه روشی باید مطالعه کند؟ و... ن.ک. به:
Donald Puchala (ed.), *Visions of International Relations: Assessing an Academic Field*, Columbia, University of South Carolina press, 2002, p. 1.
3. *Ibid*, p. 4.
4. *Ibid*, p.5.
۵. اندرو لینکلتر، *ماهیت و هدف نظریه روابط بین‌الملل*، ترجمه لیلا سازگار، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۵، ص ۹۰.
۶. رابرت جکسون و گئورگ سورنسون، *درآمدی بر روابط بین‌الملل*، ترجمه مهدی ذاکریان و دیگران، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۳، ص ۷۰.
۷. لینکلتر، *پیشین*، ص ۱۱۸.
۸. جکسون و سورنسون، *پیشین*، ص ۷۰.
۹. حمیرا مشیرزاده، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، انتشارات سمت، ۱۳۸۴، ص ۱۸.
10. Stefano Guzzini, 'Realism in International Relations and International Political Economy', London: Routledge, 1998, pp. 1-12, and Puchala, *Op. Cit*, p. 6.
11. Puchala, *Op. Cit*, p. 6.
12. Guzzini, *Op. Cit*, pp. 109-122.
13. Ole Weaver, *Figures of International Thought: Introducing Persons Instead of Paradigms, In The Future of International Relations*, edited by I.B. Neuman & O. Waever, New York, Rutledge, 1997, pp. 1-37.
14. Colin Wight, *Incommensurability and Cross-paradigm Communication in International Relations Theory*, Millennium, No. 25, 1996, pp. 291-319, Quoted from Puchala, *Op. Cit*, p. 7.
15. Colin Wight, 'Philosophy of Social Science and International Relations', in W. Carlsnaes et al, (eds). *Handbook of International Relations*, London: Sage, 2002, pp. 23-51.

۱۶. بسیاری از دانشمندان روابط بین‌الملل، این مناظره را مناظره سوم می‌نامند. در عین حال، برخی مانند ویور که مناظره درون‌پارادایمی را مناظره سوم می‌شمارند، این مناظره را مناظره چهارم معرفی کرده‌اند. از نظر این نوشتار نیز رقابت میان رویکردهای سه‌گانه، بخشی از مناظره دوم بوده است. برای مطالعه بیشتر ر. ک. به: مشیرزاده، پیشین، صص ۱۷-۱۹ و

17. Puchala, *Op. Cit.* p. 8.

18. *Ibid.*, p. xvi.

19. *Ibid.*, p. 12.

20. *Ibid.*, p. 16.

21. Daniel S. Geller and John A. Vasquez, "The Construction and Accumulation of Knowledge in International Relations: Introduction", *International Studies Review*, 2004, No. 6, pp.1-6.

۲۲. ایران، لوین، شیمی کوانتومی، ترجمه صمد موتمنی طباطبایی، تبریز، انتشارات دانشگاه صنعتی سهند، صص. ۱-۲۱

23. Nouredine Zettili, *Quantum Mechanics: Concepts and Applications*, New York: John Wiley & Sons, LTD, 2001, pp.1-4.

24. Emanuel Adler, *Communitarian International Relations: The Epistemic Foundations of International Relations*, New York: Rutledge, 2005, p. 65.

۲۵. به عنوان مثال، جنگ همواره برای تصرف یا دفاع از سرزمین نظریه‌پردازی شده است. دویچ در نظریه خود در باب همگرایی، افزایش ارتباطات در قالب سرزمین مشخص را مطرح کرده است. تعریف حاکمیت و استقلال به شدت سرزمین‌محور و در قالب مرزهای مشخص مکانی انجام شده است. اساساً مهمترین شاخص نظریات روابط بین‌الملل، کنش‌گری به نام دولت است که مبتنی بر مرزهای سرزمینی می‌باشد. برای مطالعه بیشتر ر. ک. به:

Thomas J. Biersteker, 'State, Sovereignty and Territory', in W. Carlsnaes et al, (eds), *Handbook of International Relations*, London: Sage, 2002, pp. 157-176.

26. Ben Rosamond. *Constructing Globalisation*, p. 203, and pp. 201-219.

27. *Ibid.*, p.206.

28. *Ibid.*, p. 212.

29. Adler, *Op. Cit.*, p. 37.

30. *Ibid.*, p. 38.

31. *Ibid.*, p. 58.

۳۲. آیات گوناگونی در قرآن این ایده را پشتیبانی می‌کنند که آینده انسان مبتنی بر رفتار و اعمال ارادی اوست. مانند آیه سوم سوره انسان. همچنین حضرت علی(ع) نیز انسان را واجد اختیار در دنیا برای ساختن آینده خود می‌داند. ر. ک. به: نهج‌البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، انتشارات مؤمنین، ص ۶۴۱

33. Richard W. Mansbach, " Deterritorializing Global Politics", in Donald Puchala, (ed), *Visions of International Relations: Assessing an Academic Field*, South Carolina: University of South Carolina Press, 2002, pp.101-118, p.111.

۳۴. احمد نقیب‌زاده، «مسیر آینده اروپا پس از ریاست‌جمهوری سارکوزی: عصر وداع با اصول»، *همشهری*

35. Karena Shaw, "Knowledge, Foundations, Politics", *International Studies Review*, 6,2004, pp.7-20.
36. www.lansingcurrent.com/news/2006/nov/09/rumsfeld_visits_kansas_after_resignation.
37. *Ibid.*
38. Richard W. Mansbach, *Op. Cit.*, p. 106.
39. David J. Rothkopf, "Cyberpolitik: The Changing Nature of Power in the Information Age", *Journal of International Affairs*, spring 1998, Vol. 51, No. 2, pp. 325-359.
39. Mansbach, *Op. Cit.*, p. 114.
40. Hans Peter Schmitz and Kathryn Sikkink, "International Human Rights", in W. Carlsnaes et al, (eds)., *Handbook of International Relations*, London: Sage, 2002, pp.517-537.
41. James Der Derian, *International Theory: Critical Investigations*, London, Macmilan, 1995, p. 369.
42. Karena Shaw, *Op. Cit.*
43. *Ibid.*

